

قرنم يك مرد راه راه

www.tabanistan.info

علیرضا دهرویه

تبرستان

www.tabarestan.info

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دهرویه، علیرضا (۱۳۵۰ -)

○ توئم یک مرد راه راه

○ تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

○ چاپ: اول

○ تاریخ انتشار: ۱۳۷۳

دهرویه، علیرضا (۱۳۵۰ -)

○ توئم یک مرد راه راه

○ تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

○ چاپ: اول

○ تاریخ انتشار: ۱۳۷۳

فهرست

| صفحه | عنوان |
|------|--------------------------|
| ۷ | بجای مقدمه |
| ۹ | ○ دیشب غزل می‌گفتم |
| ۱۰ | ○ مثل دو خط موازی |
| ۱۱ | ○ نی لبک |
| ۱۲ | ○ هشدار |
| ۱۳ | ○ کاری نشد ندارد |
| ۱۴ | ○ باور مکن |
| ۱۵ | ○ زخم زبان |
| ۱۶ | ○ کودک آهن |
| ۱۷ | ○ فاصله |
| ۱۸ | ○ آری، ولی |

- ۱۹ اندوه ○
- ۲۰ چرا صلیب؟ ○
- ۲۱ شعر ناتمام ○
- ۲۲ داسهای سیر ○
- ۲۳ عطش ○
- ۲۴ باید نگفت ... ○
- ۲۵ یه نفر میاد ○
- ۲۶ ای آسمان بیار ○
- ۲۷ ناگزیر ○
- ۲۸ سرنوشت ○
- ۲۹ گرگ ○
- ۳۰ شاعر ○
- ۳۱ والسلام ○
- ۳۲ خداحافظ ○
- ۳۳ حسرت ○
- ۳۴ شهید غریب ○
- ۳۵ آینه ○
- ۳۶ فردای احتمالی ○
- ۳۷ غربت ○
- ۳۸ یک مرد راه راه ○

- ۳۹ نویرانه ○
- ۴۰ طفیان ○
- ۴۱ این تو و این سنگ ○
- ۴۲ عبور ○
- ۴۴ درختهای چه سرخ! ○
- ۴۵ پرنده ○
- ۴۶ درخت ○
- ۴۷ چند دویستی ○

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info



www.tajikistan.info
تیرستان

بجای مقدمه:

دفتری که پیش روی شماست خود

مقدمه ایست برای ناسروده‌ها، ناگزیر نیاز

به مقدمه‌ای دیگر نیست.

ع. د

تبرستان

www.tabarestan.info

تیرستان
www.talpoor.com.info
○ دیشب غزل می گفتم

دیشب غزل می گفتم - شب یک شب رؤیایی -
دیشب غزل می گفتم نیمایی نیمایی
گفتم: ببین دیگر شد بد بود اگر، بدتر شد
شعری که خواب آور شد شعری که شد لالایی!
از ما همین «ما» مانده است، اندوه فردا مانده است
اندوه فردا گفتم؟ اندوه بی فردایی!

دیشب شبی شب تر بود، باران مرا از بر بود
باران و من می رفتیم در کوچۀ تنهایی
تا هر چه می شد می خواند، مردی که با خود می خواند:
دیشب غزل می گفتم شب یک شب رؤیایی ...

تبرستان
www.tabarestan.info

○ مثل دو خط موازی

من از تو دورم تو از من مثل دو خط موازی
محتاج چشم تو هستم ای آیه بی نیازی!
با یاد چشم تو گفتم، گفتم اگر شعر نابی
با یاد روی تو خواندم هر سوکه خواندم نمازی
یک روز می خواندم پیش، یک روز می راند از خویش
چشمان مست تو انگار ما را گرفته به بازی!

بی تو بهار آور من! - ای مانده در باور من! -
آینه دار خزانند این دوستان مجازی!.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ نی لبک

دلی شکسته ترازنای نی لبک دارم
 یواش! دست نزن! شیشه‌ام، ترک دارم!
 چقدر وسوسه در چشم انتخاب من است
 که بر صداقت آینه نیز شک دارم
 رفیق! بار «غریبی» به دوش من مانده
 که احتیاج به یک دوست، یک کمک دارم
 صدا زدم که: به من در قبال سکه زخم
 چه می‌دهید؟ یکی گفت: من نمک دارم!
 من و تو هر دو غریبیم و آشنای سکوت
 خوشم به اینکه غمی با تو مشترک دارم.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ هشدار

از آنچه هست اگرچه دلت بی نصیب نیست
هشدار «هست» ها نشود عنقریب «نیست»
اینجا که دست آینه خالی است - مثل من -
بازار سنگ سگه اگر شد عجیب نیست
ای حلق تشنه! سهم تو را میدهد، ترس!
تیغ آنچنانکه دیده‌امش نانجیب نیست
بر باد رفته عاطفه، من ماندم و سکوت
از قول من به سنگ بگو بی رقیب نیست.

تبرستان
www.tabarstan.info

○ کاری نشد ندارد

این بار نیز عشق دلم را مجاب کرد
اندوه را به چشم من آورد و قاب کرد
لب تشنه است هر چه که دیدم در این کویر
حتی سراب نیز تقاضای آب کرد
طرح تبسمی که به لبها کشیده‌ایم
آمد ز راه غصه و نقش بر آب کرد
با من مگو، مگو که به مقصد نمی‌رسیم
کاری نشد ندارد، باید شتاب کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ باور مکن

یاران مباد آنکه ز جان سیرمان کنند
در نیمه راه عشق زمینگیرمان کنند
هرگز نمی‌رویم به مهمانی سکوت
مهمان مگر به بوسه شمشیرمان کنند
این حاتمان حریص‌ترین نسل آدمند
مگذار ای رفیق نمک‌گیرمان کنند!
باور مکن که بانی یک صبح صادقند
خورشید می‌شوند که تبخیرمان کنند
تسلیم خصم عشق نخواهیم شد، مگر
باریسمان تفرقه زنجیرمان کنند.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ زخم زبان

به روی شاخه شعرم نمانده برگ و بری
دوباره زخم زبان زد به هستی ام تبری
برای از تو سرودن نمانده واژه ناب
برای تا تو پریدن نمانده بال و پری
ببین چقدر از این شعرها گریزانم
بخوان برای من ای خوب شعر تازه تری
بیا و با خیرم کن ز حال خود، چندیست
برایم از تو نیاورده قاصدک خبری
پرنده ها همه با هم کلاغ پر شده اند
خدا کند که تو از بام قصه ام نپری!

تبرستان
www.tabarestan.info

○ کودک آهن

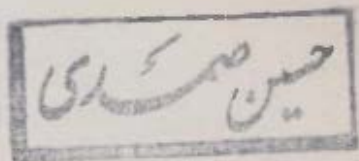
در آرزوی کدام آفتاب و مهتابیم؟
چنین که - کودک آهن! - اسیر شبخواهیم
چرا نمی‌وزد از آسمان ما خورشید؟
که در محاصره کرمهای شبتابیم
من و تو رستم دستان، ولی برادر من!
کدام رستم اگر فکر محو سهرابیم؟
میان آب گل آلود - ماهی خونسرد! -
من و تو باز پس آورده‌های قلابیم

برای ما همه فصلها زمستان است
بخواب هم‌مقفس من! چه خوب می‌خواهیم!

تبرستان
www.tabarstan.info

○ فاصله

به هم‌رهی طلبیدم دوباره چلچله‌ها را
که پشت سر بگذارم تمام فاصله‌ها را
بیا همیشه بهارم! دلی پر از گله دارم
شبی بیا به سکونم بگو «بگو گله‌ها را»
بگو به این دل رسوا: هنوز عاشقی آیا؟
که پیش پات بریزد صداقت «بله» ها را
پراز دویبیتی و باران بگو در این شب توفان
که پشت سر بگذارم تمام فاصله‌ها را.



تبرستان

www.tabarestan.info

© آری، ولی ...

اینجا که هر سخن سخنی استعاری است
صحبت ز عشق و عاطفه طرحی شعاری است
شب محتوای شعر فصیح نگاه ما است
آری! ستاره هست ولی انحصاری است
دیگر چه فرق می‌کند این سنگ و آن کلوخ
وقتی هدف شکستن بال فناری است
احساس، خواب بود و پرید از نگاه من
این فصل فصل عاطفه‌های فراری است.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ اندوه

پوسیده لبخند گندم افسرده روح جوانه
اندوه بر شاخه شعر پیچیده نیلوفرانه
گفتی که: بی استخاره باید گذشت از شب دشت
مثل پرستو گذشتی از خیر این آشیانه
شعر و سرودم تو بودی، بود و نبودم تو بودی
بی تو چه جای ترنم، بی تو چه جای ترانه؟!
شبها که لبریز آهم در جانماز نگاهم
مانند تسبیح باران گل می کنی دانه دانه
فردا که در فصل توفان گیسو پریشان شود بید
چشم تو و نور امید، پشت من و تازیانه.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ چرا صلیب؟

شب است و باز دلم با سکوت درگیر است
دلی که چشم به راه سلام شبگیر است
بیا سکوت مرا فتح کن به فریادی
شکست، گرچه در این روزگار واگیر است
به پشت پرده کمان را شکسته اند ایدوست!
مگو که صحنه پر از آرش کمانگیر است
چرا صلیب؟ زمینگیر و خسته ایم. اما
چرا صلیب؟ عصای من و تو شمشیر است
چه باک، حنجره ام بوسه گاه تیغ شود
براه عشق تو جان نیز دست و پاگیر است.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ شعر ناتمام

گل کرده زیر بارش غم خنده‌های تو
اسفند دود می‌کنم امشب برای تو
با آنکه تشنه توام ای آسمان نگاه!
دست از تو می‌کشم که نریزد طلای تو
هرگز مباد آنکه تو را «او» بخوانم، آه!
کاش این ضمیر سبز نگردد بجای «تو»
گفتم «سفر بخیر» و هنوز ایستاده‌ام
آماده شنیدن «با من بیا» ی تو

شرمنده‌ام عجیب از این شعر ناتمام
شرمنده بیش از این گندم «مرحبا» ی تو!

تبرستان
www.tabarestan.info

○ داسهای سیر

از سبزه پر شده است یسار و یمینتان
ای داسهای سیر! ندیدم چنینتان
سبز آمدیم، سبزتر از گل - جواب را -
ای داسها کجاست سؤالی ترینتان؟

... بر ما مگر چه رفته که یک خشم تازه نیست
تا با تمام خود بزند بر زمینتان؟
بر ما مگر چه رفته که از ما گذشته اید؟
تردید رخنه کرده مگر در یقینتان؟

... فردا به چشم باور خود خیره بنگرید
در هم شکسته اید، همین و همینتان!.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ عطش

کویرانه از ابر یک چکّه خوردم
عطش بیشتر شد و من یکه خوردم
منم، سهم دستی گرسنه که یک عمر
در این کوچه ها سیلی از سگّه خوردم
نشستم سر سفره خاطراتم
و از نان اندوه یک تکه خوردم
مرا برد تا فصل میلاد دیگر
ز جام تو آن سمّ مهلک که خوردم
که بود آنکه دلگرمی اش سوخت دل را
شگفتا! تو بودی و من یکه خوردم.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ باید نگفت ...

باید نگفت قصه دردی که گفتمی است
تا عشق در تصرف دل‌های آهنی است
نشست خنده بر لبم از غنچه، باغبان!
دیگر لطیفه‌های تو هم ناشنیدنی است
اینجا پدر برای پسر یک غریبه است
این شهر خفته شهر پدرهای ناتنی است
ارزانی سخاوتمندان، ما نخواستیم
صبحی که با اجازه شب غرق روشنی است
شاعر سرود: فاتحه عشق را بخوان!
در روزگار ما فقط این شعر خواندنی است.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ یه نفر میاد

یه نفر که مثل چشمه روشنه
همه جار و رنگ آبی می زنه
یه نفر میاد از او نور سکوت
که طلسم بغض مارو میشکنه
واسه خندیدن غنچه های باغ
خودشو به آب و آتیش می زنه

هرکی هست میاد - بخوای نخوای میاد -
هرکی هست عاشق شعرای منه.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ سرنوشت

اگرچه قرعه بنام دلم نیفتاده است
ببین، برای شکستن هنوز آماده است
به شهر چشم تو در ازدحام خشم و غرور
چه رفته است بر این دل که روستازاده است
به بی تفاوتی عابران دچار شدم
بیا که سگه من از رواج افتاده است
چه سرنوشت سیاهی درانتظار من است
درخت بودن من کار دست من داده است

بیا بزن به زمین بیش از این چه میخواهی؟
دلم برای شکستن هنوز آماده است.

تبرستان
www.tabarstan.info

○ گرگ

بی اشتها دلم غم عالم نمی خورد
آوردی و نخورد، نگفتم نمی خورد؟
امروز سفره‌های گرسنه زیاد شد
امروز هر که هست بجز غم نمی خورد
امروز سهم هر که دم از عشق می زند
یک خوشه گندمی است که آدم نمی خورد
سرچشمه‌ها شبانه گل آلود می شوند
طوری که آب از آب تکان هم نمی خورد!

یا گلّه، یا من و تو، جز این راه چاره نیست
توضیح اینکه گرگ «ندارم» نمی خورد!.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ شاعر

گل گفت
هر که نام تو را گفت
هر چند
وقتی که پای تو به میان است
گل نیز
دست و پایش را جمع می‌کند!
وقتی که پای تو به میان است
من شاعرم!
- یعنی که می‌سرایم
ناتوانی خود را
در سرودن تو -
با این حساب
تمام مردم این شهر شاعرند!.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ والسلام

گفتیم: «السلام» و شنیدیم: «والسلام»
اینجا کجاست؟ شهر شب و بیم، والسلام
چون بید مانده‌اید در این بادهای سرد
چون بید در نهایت تسلیم، والسلام
ای وارثان دلهره! در بارگاه عشق
یک عده «تا» شدند و شما «جیم» والسلام
در برگریز حادثه گفتید: دوستان!
ماییم و برگ آخر تقویم والسلام
رفتن همیشگی است - عبور از بهار و نان -
حرفی که مانده اینکه نترسیم والسلام.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ خدا حافظ

می بارد از چشمم نم نم خدا حافظ
گفتی: سلامت کو؟ گفتم: خدا حافظ!
تنها تو ماندی مرد! با خاطراتی زرد!
کم کم چه باید کرد؟ کم کم خدا حافظ
دست سفر در دست رفتند از این بن بست
منهم: سفر خوب است! منهم: خدا حافظ!
بی هیچ «اما» من گفتم از اینجا من ...
گفتی: بمان با من، گفتم: خدا حافظ!

تبرستان
www.tabarestan.info

○ حسرت

ای آسمان! دچار فرود است بال من
مگذار تا که رنگ بگیرد زوال من
بالا نشین! مخواه که از قلّه زمان
بالا رود زدوری تو سن و سال من
من چکّه چکّه چکّه بیایت چکیده ام
ای تشنه تشنه تشنه خون زلال من
بالی بهم زدم که به سوی تو پرکشم
افسوس بوی شعله گرفته است بال من

بگذار در سرودن این آخرین غزل
راحت شود از اینهمه حسرت خیال من.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ شهید غریب

چو روح باد در این دشت بی نشان مانده است
دلی که بعد تو بر روی دستمان مانده است
غروب کردی و اینک به رنگ رفتن تست
ترانه‌ای که به لبهای این و آن مانده است
به خنده خنده دلت را به خون کشیدند، آه!
چنانکه تیغ هم انگشت بر دهان مانده است
شکوه نام تو ای عشق - ای شهید غریب -
هنوز هم که هنوز است بر زبان مانده است.

○ آینه

تبرستان
www.tabarestan.info

شب آمده
به هیأت خمیازه‌ای بلند
دیده که می‌گشایم
خواب
از سرانگشتانم پریده است!
نامت را
بر طاقچه می‌گذارم:
اینجا
در حضور نام تو - حتی -
رنگم پریده است.
شان نزول شعرم!
سهم من از تو چیست؟
سهم من از تو - شاید -
آینه ایست
تا برای تنهایی خود
دو نفر باشم!

تبرستان
www.tabarestan.info

© فردای احتمالی

دیروز ما نشسته چوکوه بر شانه سفالی ما
در حسرت چه می‌گذرد فردای احتمالی ما؟!
پرواز از پرنده گریخت - گفتیم و یک نفس نشست -
جز بر دل قفس نشست شعر شکسته بالی ما
با دست خویش رنگ شدیم، سرخ و سفید، سنگ شدیم
سنگ آنچنانکه می‌شکند آینه در حوالی ما
می‌آید از حوالی تیغ، فردای «وای ما» و «دریغ»
فردا که جنگلی افقی است پاداش بی‌خیالی ما!

تبرستان
www.tabarstan.info

○ غربت

بخوان بخوان غزل غربت مرا ایدوست!
بدون من به کجا می روی؟ کجا ایدوست؟!
چه ابر می شود این چشم های چشم به راه
چه کند می گذرد بی تو لحظه ها ایدوست!
ببین چه عاشقم! آنقدر از تو بد گفتم
که هیچ کس نشود عاشق شما ایدوست!
دریغ می کنی از من زلال چشمت را
دریغ می کنی از تشنه آب را ایدوست!

تونستی و دلم با تمام تنهایی
به خاطرات تو کرده است اکتفا ایدوست!.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ یک مرد راه راه

در فصل همسرای بی‌اروت و انتظار

وقتی نگاه آینه غمرنگ می‌شود

پشت حصار فاصله

یک مرد راه راه

در انتظار معجزه

کمرنگ

می‌شود.

○ نوب ارائه

آمدی و بوی قفس میدهی
زخم دلت را به که پس میدهی؟!
آمده‌ای، حنجره‌ات مال ما
زخم دلت نوبر امسال ما
راست بگو! با که؟ کجا بوده‌ای؟
گرم ملاقات خدا بوده‌ای؟
آمدی و حرف قفس می‌زنی
تند زدی بال و نفس می‌زنی
خاطره کنج قفس تازه کن
صبر کن! آهسته! نفس تازه کن
خانه پر از عطر بهاری شده
چشم و دلم آینه کاری شده
سردی من در قدمت گرم باد
من سر و پا گوش، دمت گرم باد.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ طغیان

دزدان که برده‌اند مجوید گله را
قاضی به آب شسته تمام ادله را
دزدان که برده‌اند مگوید برده‌اند
وقتی که خواب برده شبانان گله را
طغیان رود چشم شما دیدنی تراست
وقتی که آب می‌برد انبار غله را!
ای سایه‌های پشت به خورشید در نماز!
کردید روسیاه تمام محله را.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ این تو و این سنگ

بیا و چشم مرا آشنای باران کن
اسیر کفر کویرم، مرا مسلمان کن!
از این سکوت که آوار شانه های من است
پناه بر تو! مرا در صدات پنهان کن

همیشه غزلم، شب نشین چشم توام
مرا به جرعه ای از آفتاب مهمان کن
مرا به این شب برفی - گر آفتابی نیست -
بیا و دلخوش یک آفتابگردان کن!

از این شکسته ترم خواست؟ این تو و این سنگ
بیا هر آنچه دلت خواست با دلم آن کن!.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ عبور

دلم یک دل از تو آکنده دارد
دلم وحشت از روز آینده دارد
چه می شد که شب از غمت پر نمی شد
عبور تو حتی تصور نمی شد
اگر غم تو را و مرا درک می کرد
همان ابتدا خانه را ترک می کرد
چه سخت است با رفتنت بودن اینجا
من اینجا تو آنجا، تو آنجا من اینجا
به عشقت قسم ای بهار حضوری
ندانسته بودم که اهل عبوری

تبرستان
www.tabarestan.info

چه برداشتی؟ کوله باری پر از هیچ
 چه آیا؟ بجز گام‌هایی ضروری
 «صبوری کن» این را نگاه تو می‌گفت
 ببین می‌چکد از نگاهم صبوری!
 ترا آسمانی که ابريست دادند
 ترا اختیاری که جبريست دادند
 غمت را فقط جاده‌ها دوست دارند
 تو را این وسط جاده‌ها دوست دارند
 و من هم دلی از تو آکنده دارم
 ببین وحشت از روز آینده دارم
 من اینجا تو آنجا تو آنجا من اینجا
 نشد صرف جز فعل غم خوردن اینجا.

تبرستان
www.tbharestan.info

○ درختهای چه سرخ!

دوباره بیشتر از پیش زرد و کمتر سبز
 چه رفته است بر این خاک سبز اندر سبز؟
 چه رفته است بر این خاک، خاک خون آلود؟
 که باز هم شده جای درخت خنجر سبز
 درختهای چه سرخ! ای درختهای چه سرخ!؟
 ... غروب آمد و پاشید سرخ را بر سبز
 به چشم خویش ببین! زیر تازیانه باد
 درخت از نفس افتاد. آه! دیگر سبز...

تو را قسم به تو دیگر مخوان که ترسم تیغ
 به شوق آید از این قصه سراسر سبزا!

○ پرنده

تبرستان
www.tabarestan.info

جاده ها که از تو می گذرند
چقدر صدای پایت را
نمی شنوم!

تونستی،
گنجشکها
به سنگ می انجامند
و کبوتران
شب می شوند!

... تو ادامه قاصدکهای
می آیی
با یک بهار
از ثانیه های دست نخورده
و من آنقدر پرنده می شوم
که آسمان کم می آورد!

تبرستان
www.tabarestan.info

○ درخت

گفتم: اگر خلاصه شود در عدم درخت
من خود قسم به تیغ و تبر می شوم درخت
دیروز از هراس تبرهای نوظهور
افتاده بود در غزم از قلم درخت
امروز نیز حسرت فرداست در دلم
فردا که بیشه می شود این باغ کم درخت
فریاد می زنند درختان رفتنی:
فردا به چشم می شنوی «باز هم درخت»
این برگها که سبز شد اندوه تازه ایست
هرگز مباد خالی از اینگونه غم درخت.

تبرستان

www.tabarestan.info

(۱)

دلت امروز با من یاره یا نه؟
خیال مهریونی داره یا نه؟
چرا این پا و اون پا می‌کنی یار؟
خلاصم کن، بگو یا «آره» یا «نه»

(۲)

گل و پروانه باشه شمع باشه
همیشه جمع یارون جمع باشه
اگه با من نیایی من نمی‌رم
خیالت جمع جمع جمع باشه.

تبرستان
www.tabarestan.info

(۳)

دلت با من سر آزار داره
ببین حتی خودش اقرار داره
دل من خون شد بگو، ای نامسلمون
یه «آره» گفتن اینقدر کار داره؟.

(۴)

شب این شبها من و دست نیازم
شب این شبها چه سرمست نیازم
بیا که یک دل پردازم از تو
اگر چه خالیه دست نیازم.

تبرستان
www.tabarestan.info

(۵)

غم عشقت غم دنیا و دینه
تموم فکر و ذکر من همینه
بجز این هر چه دارم مال دنیا
لحافم آسمون فرشم زمینه.



تبرستان
www.tabarestan.info

سروده‌های تقدیم شده:

«دیشب غزل می‌گفتم» به نیما یوشیج
«نوبرانه» به آزادگان آزاده
«عبور» به محمد کاظم کاظمی و همه مهاجران افغان
«درخت» به ح. ص

تبرستان

www.tabarestan.info